

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات گذشته:

آیه تجارت این شد که بر اساس مختار خود ما تبعا للعلامة الطباطبائي و حضرت امام، قائل شدیم که استثناء منقطع است و به تعبیر محقق خوئی دو کبرای مستقل دارد بیان می شود. یکی حرمت اکل بالباطل است و یکی هم جواز اکل مال با عنوان تجارت است. بر اساس این مبنا که استثناء را منقطع بدانیم، نسبت به استفاده از آیه ی تجارت هیچ مشکلی نداریم. ما هر مشکلی که نسبت به باطل عرفی یا شرعی یا واقعی داشته باشیم، این اشکالات برای کسی است که بخواهد بر استفاده ی حصر متمرکز شود و دلالت را با حصر بخواهد کار کند. ما با حصر کار نکردیم. حالا چه حصر را از طریق اتصال در بیاورد چه به تعبیر محقق خوئی، از طریق قرینه ی مقامیه در بیاورد. و اشکالی که مرحوم بحر العلوم، وارد کرده اند مبنی بر تخصیص مستهجن و نسخ، انصافا وارد است. وارد است اگر در فضای حصر باشیم. اما اگر گفتیم خیر! ما یک کبرای مستقلی به نام جواز اکل مال با سببی به نام تجارت داریم، این اشکال پیش نمی آید. لذا ملاحظه کردید که ما نمی توانستیم با فرمایش محقق خوئی آن موارد را تخصصا خارج کنیم. چون در روایات ما لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل، سر اسباب غیر اختیاری - مثل ظلم - پیاده شده است. وقتی این مصادیق را داریم، دیگر نمی توانیم بگوییم این ها تخصصا از مستثنی خارج هستند. خیر! این ها تحت کبرای لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل باقی می مانند.

بهترین راه حل برای فهم آیه ی تجارت:

بهترین راه حل همان است که گفتیم. هم ذیل فرمایش امام و هم ذیل فرمایش محقق خوئی. بهترین راه حل این است از عقد الاستثناء استفاده کنیم و تجارت را به عنوان یک سبب جواز اکل مال بپذیریم. منتهی چیزی که ما در مقابل آقای خوئی، اصرار داشتیم این بود که دیگر نگوئیم تجارت واقعی و سبب واقعی مورد نظر است. ناگزیرم تجارت را تجارت عرفی بدانم تا بتوانم از ادله ی امضاء استفاده کنم. اگر این کار را نکردم، از آن اشکال تخصیص اکثر مستهجن، یا نسخ، مفری ندارم.

بیان نکات دو قید "بینکم" و "منکم" در آیه ی تجارت:

باقی ماند این نکته که در "لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل" یا "الا أن تكون تجارة عن تراض منکم" دو قید بینکم و منکم ذکر شده است.

ما اگر با مقابله کار کردیم و بینکم را مبنای جمیع روابط عقلانیه و اسباب دانستیم، چه سبب، عنوان معامله در آن باشد، چه عنوان معاوضه در آن باشد، چه عنوان معامله و معاوضه در آن نباشد، اشکال مستثنی منه هنوز وجود دارد. اما اگر آمدیم و از سببیت باطل در مقابل تجارت، رفع ید کردیم و با عنوان تجارت کار کردیم، خب معلوم است دیگر، تجارت طرفینی است. قید تراض هم وجود دارد. ما یک

سبب درست عرفی طرفینی با عنوان تجارت داریم. بینکم و فیکم و منکم هر طور تعبیر کردید در آن هست.

اما عمده این است که آن نکته را حفظ کنیم که دو کبرای مستقل داریم. یعنی همان ظاهر خوبی که علامه طباطبایی و حضرت امام به آن فتوی دادند که استثناء منقطع است و دو کبری داریم، بدون مساله ی حصر. ما از این استفاده می کنیم و مشکلی در مطلب نداریم. قابلیت استفاده در معاطاة و در همه ی اسباب عرفیه ای که عنوان تجارت بر آن ها صادق است هم این جا وجود دارد. بقیه ی مشکلاتمان هم برطرف می شود و دلالت آیه این جا مشکل ندارد. بعدا هم در لزوم، از همین عقد الاستثناء استفاده می کنیم نه از صدر آیه و نه از حصر. چون هر کس آن طرف رفت، آن اشکالات وارد است. هم آقای خوئی وارد کرده است و هم امام وارد کرده است. همه وارد کرده اند.

این پایان بحث ما در آیه ی تجارت است.

آغاز بررسی آیه ی "اوفوا بالعقود" در صحت معاطاة:

آیه ی بعدی که مطرح است، آیه ی اوفوا بالعقود - آیه ی اول سوره ی شریفه ی مائده - است. چون روال ما روال شیخ در مکاسب است. اولین سوالی که پیش می آید این است که جناب شیخ، آیه ی اوفوا را در این جا نیاورده اند. همان طور که ملاحظه می کنید الان که داریم بحث صحت معاطاة و افاده معاطاة از برای ملکیت را بحث می کنیم، آیه ی اوفوا بالعقود در عبارت شیخ نیست.

- ...

- با عنوان تجارت همین می شود.

- ...

- خب ما خرابش کردیم.

- ...

- ما آن جا نه از باطل عرفی توانستیم دفاع کنیم و نه از باطل شرعی و نه از باطل واقعی. چون

آخرش این می شد که اگر با باطل عرفی کار کنیم، مواردی که شارع خارج کرده است را چه

کنیم؟ می شود تخصیص مستهجن.

- ...

- می دانم. بالاخره موضوع آیه این است که لا تاكلوا اموالکم بینکم به اسباب باطله. معاوضاتی که

سبب باطل دارند. الان نتیجه این می شود که در این اسباب باطله می شود فعل اختیاری باشد

می تواند نباشد. روایت ربا را ذیل این سبب باطل آورده است. اما شما ربا را حق عرفی می

دانید اما امام معصوم برای ربا به لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل تمسک کرده است. قمار را آورده

است، سرقت را آورده است، اکل مال به حکم حاکم جائز را آورده است. خب بعضی از این

اسباب باطله ای که امام معصوم آورده است حق عرفی هستند. یعنی عرف در گردش مالی

خودش این ها را حق می داند. لذا ما گرفتار می شویم. تطبیق این آیه بر این موارد نمی شود

تخصیصی باشد یا دخول و خروج حکمی باشد. بلکه باید توسعه و تضییق موضوعی را قائل

شویم. بگوییم امام معصوم آمده موضوع را یا توسعه داده است یا مضیق کرده است و فرموده

است که اخذ به شفعه خارج از این موضوع است و اکل به ربا، داخل در این موضوع است. یعنی باطل عرفی را کوچک و بزرگ کرده است. این ها سبب می شود که باطل عرفی با یک قیدی موضوع شود. عند الشک هم می شود شبهه ی مصداقیه. امام و محقق خوئی هم قبول دارند. منتهی محقق خوئی گفته است باطل، واقعی است. این کار را خراب می کند. اما آیه خراب نمی شود چون آقایان از عقد الاستثناء استفاده کرده اند و به الا أن تکون تجارة تمسک کرده اند. ما اگر تجارت را موضوع کردیم مشکل را بر طرف می کند. مثل امام هم نتوانسته اند که در آخر، از تجارت رفع ید کنند و حکم را به همه ی اسباب تسری بدهند. اگر امام می خواست این کار را بکند، ایشان هم گرفتار تخصیص مستهجن می شد. الان مجموع فرمایش مرحوم بحر العلوم، امام و آقایان به این می رسد که عقد الاستثناء مشکلی ندارد. اما صدر آیه دچار مشکل است. یعنی برای تمسک عرفی مشکل دارد. قیدی دارد که شارع توسعه و تضییقش را معین می کند.

- ...

- همین است دیگر. اگر بخواهد وصیت تملیکی را بگیرد می شود توسعه اش به هر سببی.

- ...

- به هم می خورد. لذا عرض ما این است که کسانی که این کار را می کردند، بالباطل را مبنا قرار می دادند و بعد از باب تعلیل توسعه ای در آن قائل می شدند.

- ...

- اگر ما بودیم و آیه، در فرض انقطاع، باز هم عرفا، بزرگانی مثل حضرت امام، دیده اند نمی شود در آخر، از عنوان تجارت رفع ید کرد. با قطع نظر از روایات.

- ...

- در ناحیه ی مستثنی خیر! باطل موضوع است. کدام باطل؟ باطل عرفی. ولی در مسأله ی لزوم بعدا گیر کردیم. گفتیم چون خروج ها باید تخصصی باشد، لذا باطل عرفی توسعه و تضییق پیدا کرده است توسط شارع. نمی توانستیم خروج حکمی را قائل شویم چون حقیقتا مستهجن است. باید با توسعه و تضییق کار کنیم و شبهه ی مصداقیه درست می کرد. جمع بندی ما این بود که به نظر ما آقایان فقهاء عموما، تمسکشان به عقد الاستثناء است. عقد الاستثنائی که سر عنوان تجارت ایستاده اند و از عنوان تجارت نمی توانیم رفع ید کنیم ولو عرفا. ما عرفا نمی توانیم بگوییم در استثناء از تجارت باید رفع ید کرد. این سخت است. علامه طباطبایی هم به کل سبب حق، تسری ندادند. لذا از نظر ما هم همین درست است.

- ...

- اتفاقا چون دو فضا است می شود توسعه و تضییق داد.

- ...

- امام معصوم به آیه تمسک کرده است. این را باید درست کنید. امام فرموده است که قمار، اکل مال به حکم حاکم جائز، ذیل آیه است. فرموده اند ربا از مصادیق لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل است. وقتی امام فرموده اند که ربا از مصادیق آیه است، آیا باطل، باطل شرعی است؟ تمسک را خراب می کند. باطل عرفی مقید است؟ تمسک را خراب می کند.

پرسش از چرایی عدم ذکر آیه ی "اوفوا" توسط شیخ و محق خوئی در بحث صحت معاطاة:

به بحث آیه ی اوفوا برمی گردیم. چون روال ما با شیخ است، نکته ی اول این است که شیخ در مساله ی ما یعنی مساله ی صحت معاطاة از آیه استفاده نکرده است. اما در مساله ی لزوم، از آیه ی اوفوا بالعقود استفاده کرده است. در بحث قبلی هم به مناسبتی این اشاره را داشتیم که این جور آیات دو جا کاربرد دارند. یک بار می خواهیم اصل صحت معاطاة را با این ها کار کنیم. یک بار می خواهیم افاده ی لزوم را رسیدگی کنیم. حالا در مثل آیه ی تجارت، شیخ، آیه را در هر دو جا به کار برده است. در صحت معاطاة، از آیه ی تجارت استفاده کرده است که از عقد الاستثناء استفاده کنید که برای این که معاطاة سبب صحیح و مفید ملک است و تجارت است. در بحث لزوم هم از این آیه استفاده کرده است. اما در صحت معاطاة، شیخ از اوفوا بالعقود استفاده نکرده است. اما در بحث لزوم، صریحا آورده است که:

و قد يستدل ایضا بعموم قوله تعالی اوفوا بالعقود.

حالا سوال اول علمی ما این است که چرا؟ مشکل از جهت علمی چیست؟ اشکال فنی این است که اگر اوفوا بالعقود، که در آن، عقد جمع محلی به لام است، آیا معاطاة را می گیرد؟ بعدا تقریرش را می خوانیم که از باب این که صیغه ی افعال است و ظهور در وجوب دارد، وفاء به هر عقدی من جمله معاطاة را واجب می کند. اگر معاطاة را بگیرد، اوفوا درست است. شیخ هم با آن کار می کند. تفصیلش را بعدا یکی یکی می گوئیم. اما واقعا اگر می خواهیم از آن لزوم معاطاة را در بیاوریم اول باید در رتبه ی سابق صحت معاطاة را از آن در بیاوریم. چطور می شود که اوفوا بالعقود را در مساله ی دلالت بر صحت معاطاة بیاوریم اما شیخ در لزوم معاطاة از آن استفاده کند؟! محقق خوئی هم عین شیخ است. شما وقتی در تنقیح یا مصباح، فرمایشات ایشان را وارد شوید می بینید که در ادله ی صحت معاطاة اوفوا بالعقود

نیست اما در ادله ی لزوم معاطاة اوفوا بالعقود را رسیدگی می کند و می گوید که دالّ است. نکته ی اول این است که این معما را باید درست کنیم.

من اصل مطلب را عرض می کنم. تفصیلش را بعد از رسیدگی به مفاد آیه رسیدگی می کنیم ان شاء الله. چون عرض کردیم که با روال مکاسب می خواهیم سیر کنیم.

پس سوال اول ما این است که چرا فقهای مثل شیخ یا محقق خوئی، در ادله ی صحت معاطاة، آیه ی اوفوا بالعقود را نیاورده اند اما در ادله ی لزوم معاطاة آورده اند. مگر می شود که یک دلیلی در زمینه ی این که معاطاة افاده ی ملک لازم کند، دالّ باشد اما در مساله ی دلالتش بر صحت معاطاة به عنوان سبب مملک، قابل استفاده نباشد؟!

حکمت عدم ذکر آیه ی "اوفوا" در صحت معاطاة با استفاده از عبارات محقق خوئی:

آنچه که از عبارات محقق خوئی بر می آید این است که ما در اوفوا بالعقود، یک دلالت مطابقی داریم و یک دلالت التزامی. آدم این طور خوب می تواند با آیه کار کند. اوفوا صیغه ی افعال است. ان شاء الله بعدا در مفاد آیه رسیدگی می کنیم که این جا ظهور در وجوب تکلیفی دارد یا این امر هم از آن مواردی است که می خواهد ارشاد به لزوم کند. مثل آیات قبلی که بحث می کردیم که لا تاکلوا در حرمت تکلیفی ظاهر است یا در فساد ظاهر است؟ اوفوا فعلا یک صیغه ی افعال است که ظهور در وجوب دارد. وفاء را



هم معنا می کنیم. یعنی مامور به ما وفاء است. يجب الوفاء بالعقود. معنای مطابقی آیه - اگر ما باشیم و ظاهر آیه - وجوب تکلیفی وفاء به عقود است - حالا عقود یا عقد بعدا عبارت شیخ را در مکاسب می خوانیم که آیا مطلق عهد است یا عهد مشدد است. حرف های لغویین و مفسرین را هم مفصل می خوانیم - یک وجوب تکلیفی وفاء به عقود داریم. این معنای مطابقی اش. آقایان می خواهند بگویند که معنای مطابقی اش، لزوم است. صحت، مدلول التزامی آیه است. و الا معنای مطابقی آیه، وجوب وفاء به عقد است. حالا یا بر مبنای شیخ که معتقد بود احکام وضعی را از حکم تکلیفی انتزاع می کنیم. از این وجوب وفاء به عقد و عهد، لزوم را در می آوریم. می گوییم چون واجب است که ما به این عقد، وفاء کنیم پس این عقد لازم است. می گوییم مدلولش حکم تکلیفی است و از آن حکم وضعی یعنی لزوم را انتزاع می کنم. یا نه! من مثل شیخ کار نکنم و مبنایم در اصول این است که می توانم بگویم آیه مستقیما دارد جعل لزوم می کند. لذا بزرگانی مثل محقق خوئی، گفته اند که ظاهر آیه، وجوب وفاء است اما وجوب وفاء یک وجوب تکلیفی نیست. حرمت فسخ، یک حرمت تکلیفی نیست. اصلا این صیغه ی افعل، ارشاد به لزوم است. جعل لزوم است. مثل آن نهی هایی که می گفتیم لا تصل فی وبر ما لا یوکل لحمه، که از باب مناسبت حکم و موضوع از آن مانعیت می فهمیدیم. یا مثل لا تبع ما لیس عندک، که از آن فساد بیع را می فهمیدیم. لا تبع، نهی است اما منظورش نهی تکلیفی نیست. اوفوا هم امر است اما منظورش وجوب تکلیفی نیست. بله! کسی مثل شیخ که مبنایش این است که احکام وضعیه، مستقیما قابل جعل نیستند، آیه را بر وجوب تکلیفی حمل می کند تا از آن حکم وضعی را انتزاع کند. خلاصه مدلول مطابقی آیه، یا مستقیما یا انتزاعا، لزوم است. یا مستقیما پیش کسانی که قائلند به این که احکام وضعی قابل جعل هستند یا انتزاعا پیش کسانی مثل شیخ، مطابقت لزوم را به ما می دهد. اگر می خواهیم صحت را از آن در

بیاوریم، صحت به دلالت التزامی است. لذا آقایان می خواهند بگویند که چون استفاده ی دلالت التزامی، متفرع بر مدلول مطابقی آیه است، ما مساله ی دلالت آیه ی اوفوا را بر صحت، وقتی می توانیم وارد شویم که از دلالت مطابقی اش بر لزوم فارغ شده باشیم. اسمش را در منطق تلازم دلالات می گذاشتیم. یعنی اگر دلالت مطابقی بر لزوم درست شد، از طریق آن می خواهیم دلالت التزامی بر صحت را در بیاورم. می گویم آیه بالمطابقة می گوید هر عقدی لازم است پس معلوم می شود که صحیح است که لازم است.

حالا ما قبلا یک بحثی کردیم که آیا معاطاة مفید لزوم است؟ اول بحثمان در معاطاة این مساله مطرح شد که آیا معاطاة افاده ی اباحه می کند یا افاده ی ملک؟ ملکش متزلزل است یا لازم است؟ بعضی ها ادعا کردند که اجماع وجود دارد بر این که معاطاة مفید لزوم نیست. اگر دلیلی داشتیم برای این که معاطاة داخل در مدلول مطابقی اوفوا بالعقود قرار نمی گیرد - حالا به هر شکلی، تخصیصا یا تخصصا، بعدا رسیدگی می کنیم - اگر معاطاة از این آیه ی اوفوا خارج شد، یعنی فتوای من این بود که معاطاة مفید لزوم نیست و آیه ی اوفوا آن را نمی گیرد، آن موقع اگر مدلول مطابقی اوفوا شامل معاطاة نشد، سوال پیش می آید که آیا مدلول التزامی اش مبنی بر صحت هم به هم می خورد یا نه؟ لذا کسی مثل شیخ که بعدا در افاده ی معاطاة از برای لزوم، مشکل دارد نمی خواهد از آیه ای استفاده کند که مدلول مطابقی اش، اول لزوم است. این سازمان فرمایش شیخ می شود. من اگر آمدم افاده ی معاطاة از برای صحت و ملک را به عنوان مدلول التزامی از طریق مدلول مطابقی آیه در آوردم، اول باید روشن باشد که مدلول مطابقی چه چیزی است؟ بعد این مدلول مطابقی آیه که لزوم است، آیا معاطاة را می گیرد یا نه؟ اگر گرفت آن موقع باید تعیین تکلیف کنم که آیا می توانم دنبال صحت بروم یا نه؟ از باب این که دلالت

التزامی سر سفره ی دلالت مطابقی است. این را بعد بازتر می کنیم. فعلا اصل مساله باشد که چرا فقهای مثل شیخ و محقق خوئی در مساله ی صحت از اوفوا استفاده نمی کنند اما در مساله ی لزوم از اوفوا استفاده می کنند. ماحصلش همین یک نکته است که چون مدلول مطابقی اوفوا را لزوم می دانند و دلالت بر صحت را از طریق دلالت التزامی قائل هستند، از آن طرف هم چون می خواهند بگویند که معاطاة افاده ی لزوم نمی کند، راهشان بسته می شود. لذا نمی توانند از آیاتی که افاده ی لزوم می کند برای اثبات صحت استفاده کنند. البته عرض می کنم که این حرف آن هاست. ممکن است کسی بگوید اصلا معاطاة ملک لازم است. خب دیگر راحت است. می گوید این لزوم افاده صحت هم می کند و مشکلی هم ندارد. یک کس دیگر ممکن است بگوید معاطاة اگر افاده ی لزوم هم نکند عموم آیه آن را شامل می شود و تخصیصا بیرون رفته است. لذا در عالم دلالت مشکلی ندارم. شخص دیگری ممکن است بگوید که من حتی اگر دلالت مطابقی را خراب کردم چرا دلالت التزامی را خراب کنم؟! دلالت مطابقی و دلالت التزامی، وجودا با هم هستند اما در عالم حجیت، یکی ممکن است حجت نباشد یکی حجت باشد. حجیت عموم آیه ی اوفوا، در لزوم، به هم بخورد اما حجیت عموم آیه ی اوفوا در صحت باقی بماند. که این حرف بسیار خوب در یکی از مبانی محقق نائینی است. بعدا این ها را رسیدگی می کنیم.

فعلا کلی مطلب این است که چرا شیخ اوفوا را در صحت نیاورد. زیرا مدلول مطابقی اوفوا صحت نیست بلکه لزوم است و لزوم از طریق دلالت التزامی می خواهد صحت را درست کند لذا بنا بر یک مبنایی، لزوم در معاطاة بماند تا آن را درست کند. انصافا شما نسبت به آقای خوئی احتمال ندهید که غفلتی کرده باشد. ان شاء الله می رسیم که وقتی آقای خوئی وارد آیه ی اوفوا می شود خیلی قشنگ می گوید که

درس خارج حضرت استاد فرحانی

جلسه: ۲۹

تاریخ: ۹۵/۱۰/۲۶

موضوع خاص: بررسی آیه ی اوفوا

موضوع عام: معاطات

---

مدلول مطابقی آیه لزوم است. این فعلا قدم اول است که علت عدم طرح آیه در مکاسب در بحث صحت می باشد. قدم دوم مفاد آیه است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.